

رسالت ما

شهید سید محمد باقر صدر



حکومت و نظام اجتماعی،

بدون نظریه امکان ندارد باقی ماند؛

مقام معظم رهبری در دیدار اعضای پژوهشگاه شهید صدر

* شرط اساسی نهضت امت اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين : يهدي به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و يخرجهم من الظلمات إلى النور باذنه ويهديهم إلى صراط مستقيم^۱؛ از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است. تا خدا بدان هر کس را که در پی خشنودی اوست به راه‌های سلامت هدایت کند و به فرمان خود از تاریکی به روشنایی‌شان ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند.

* شرط اساسی نهضت امت اسلامی

شرط اساسی نهضت هر امتی این است که از مکتب و مبنای شایسته‌ای برخوردار باشد که اهداف و مقاصد آن امت را تعیین و الگوهای عالی آن را ارائه و جهت‌گیری آن امت را در زندگی ترسیم کند. امت در پرتو این شرط اساسی، با اطمینان به رسالت و راهش و با چشم دوختن به آرمان‌ها و اهدافی که هویت معنوی و فکریش ملهم از آن مبنا و مکتب است، به حرکت خود ادامه می‌دهد. منظور ما از برخورداری امت از مکتب و مبنای شایسته این است که:

اولاً: مبنا و مکتبی صحیح وجود داشته باشد.

ثانیاً: امت آن مکتب و معنا را فهم کند.

ثالثاً: امت به آن مکتب و مبنا ایمان داشته باشد.

هرگاه امت این عناصر را در خود فراهم کرد، یعنی از مکتب و مبنایی صحیح برخوردار بود و تلقی صحیحی هم از آن داشته، به آن ایمان داشت، در این حالت می‌تواند نهضتی حقیقی را در درون خود تحقق بخشد و تحول فراگیر و کاملی را بر اساس آن مبنا در زندگیش ایجاد کند؛ زیرا چنان که قرآن حکیم نشان می‌دهد خداوند هیچ وضعیتی را از مردمی دگرگون نمی‌کند تا آنکه آن‌ها آن چه در خودشان هست تغییر دهند.^۲ امت شریف اسلامی ما در حقیقت، تنها یکی از عناصر فوق را ندارند؛ زیرا از مکتب و مبنای شایسته‌ای که در دین بزرگ اسلام متبلور است، برخوردار است که همواره تا ابد، به بهترین وجه می‌تواند مسئولیت رهبری

۱- سوره مائده آیه ۱۵-۱۶

۲- برگرفته از آیه ۱۱ سوره رعد: إن الله لا يتغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم

اعتقادی و جهت‌دهی شایسته امت اسلامی را به عهده بگیرد و او را از حسیض ضعف به مرکز اعتدال نسبت به سایر امم - آن‌گونه که خدا برای آن خواسته است - به تعالی بخشد.

از طرف دیگر امت اسلامی به این مبنا بالاتفاق ایمان دارد و آن را به عنوان یک دین و عقیده، تقدیس می‌کند؛ آلا اینکه این ایمان در اکثر مردم ضعیف و محدود است. مهم‌ترین دلیل آن، این است که مردم مسلمان عموماً و غالباً، فاقد فهم و درک این مکتب و مبنا هستند؛ زیرا آنان هر چند به تمام این اصل و مبنا ایمان دارند اما همه این اصل و مبنا را درک نکرده‌اند و این تناقضی است که در ابتدا شگفت به نظر می‌رسد. چگونه می‌توان گفت امت به این مبنا ایمان و پیوسته به آن وفادار است در حالی که آن‌گونه که شایسته است آن را نمی‌فهمد و از مفاهیم، احکام و حقایق آن جز اندک، اطلاعی ندارد؟ اما این واقعیتی است که امت اسلامی از وقتی که گرفتار توطئه‌های پست نهان و آشکار صلیبیان استعمارگر یعنی این دشمنان تاریخی اسلام شده، با آن زیسته است. این توطئه‌های وحشتناک را استعمارگران علیه امت اسلامی مرتکب شدند تا آن‌جا که به جنگ مسلحانه استعماری علیه آنها منتهی شد.

جنگ افروزان استعماری پس از آن که به حکومت جهانی اسلام پایان دادند، هدفی جز این نداشتند که بین امت اسلامی و آن اصل و مبنا (دین اسلام) فاصله اندازند. کار فاصله انداختن بین امت و دین به شدت و جدیت دنبال شد. آن‌ها به دنبال این بودند که ایمان است به آن مبدأ را بگیرند و نگذارند فهمی صحیح از آن داشته باشند.

اما از آن‌جا که ایمان امت به اسلام قوی‌تر از تمامی آن توطئه‌ها و نقشه‌های استعماری بود، توانست در مقابل آن‌ها مقاومت کند و در نتیجه ثابت بماند و در این نبرد پیروز شود. نتیجه این شد که ایمان مردم به اسلام محفوظ ماند. اما فهم آنان از اسلام و مفاهیم و حقایق مربوط به آن، نقطه ضعفی بود که در مورد آن، توطئه جدایی است از مکتب به فرجام رسید. پیکارگران جنایتکار از تمامی راه‌ها و شیوه‌ها استفاده کردند تا آگاهی اسلامی را از ذهنیت مردم محو کرده، با پخش اندیشه‌های خود و تخریب چهره درخشان اسلام، نور اسلام را از امت اسلامی پنهان سازند.

بدین‌سان وقتی دشمنان اسلام نقشه‌های شوم خود را اجرا کردند و امت اسلامی نتوانست شناخت روشن و معینی از اسلام به دست آورد و آنچه را هم که به دست آورده بود مفاهیمی بود که به دست استعمارگران مشوه شده بود و از این رهگذر تضاد عجیب در هویت امت اسلامی پدیدار شد، آری بدین ترتیب امت اسلامی در موقعیتی قرار گرفت که علی‌رغم پایداری ایمان او به اسلام، فهم صحیح و کاملی از آن نداشته باشد. طبیعی است که با کاهش آگاهی و پنهان ماندن صورت حقیقی و درخشان اسلام از دیدگان امت، معنویت و انرژی گرمابخش ایمان آنان هم کاهش بیاید.

بنابر این مسأله امروزی امت - که هم از مکتب صحیحی برخوردار است و هم به آن ایمان دارد- این است که به دنبال فهم اسلام و آگاهی از حقایق و کشف گنجینه‌های جاودان آن باشد تا اسلام همه هستی و افکارش را پر کرده، محرک حقیقی او شود و او را به نهضتی حقیقی و فراگیر رهنمون سازد. بنابراین آنچه امروز برای امت اسلامی ضرورت دارد، فهمی فراگیر از اسلام است که اگر چنین شود شرط اساسی نهضت امت، تکمیل می‌شود.

با توجه به مطالب فوق، مجله «الأضواء» چیزی جز پرتوی از اشعه تابناک اسلام نیست که ما کوشش کردیم روشنی بخش امت شود و بخشی از گنجینه‌های اسلام را کشف و یا انوار آن بر امواج افکار و حوادث امت اسلامی منعکس شود. این اقدام، بخشی از حرکت فکری فراگیری است که مصلحان و رهبران اسلامی به ایجاد آن و همکاری برای توسعه و تقویت آن فرامی‌خوانند، تا به این وسیله امت به راه درست خود شناخت پیدا کند و بفهمد که چگونه دنیا را با کلیدی آسمانی که در طی این سال‌ها نسبت به آن غفلت داشته، فتح کند.

* رسالت ما و داعیان

رسالت اسلامی در تمامی حوزه‌ها و عرصه‌ها، دارای ویژگی‌ها و امتیازاتی است که ثابت می‌کنند این رسالت شایسته‌ترین و بهترین رسالت برای دعوت، موفقیت و جاودانگی است. یکی از این عرصه‌ها که امتیازات رسالت اسلامی در آن عرصه به طور قوی و با شکوه خود را نشان می‌دهد میدان و عرصه عمل است. یعنی عرصه دعوت و حمل پرچم رسالت اسلامی؛ زیرا دعوت به رسالت اسلامی با دیگر دعوتها و رسالتها این تفاوت را دارد که رسالت اسلامی عناصر قوت و معنویت و شرایط موفقیت خود را در عرصه جهاد و مبارزه از خود رسالت و طبیعت خاص آن می‌گیرد؛ زیرا رسالت اسلامی همراه با همین عناصر و شرایط و خصوصیات، آن چنان دعوتش را انجام می‌دهد که در امکان هیچ رسالت دیگری نیست. از این رو بسیاری از دعوتها مجبور می‌شوند که برای تأمین برخی از آن عناصر معنوی، دست نیاز به جاهای دیگر دراز کنند نه به سوی رسالتی که حامی آن هستند.

مهم‌ترین عناصر معنوی ای که هر دعوت دارای رسالت، بدان نیازمند است، عبارتند از :

۱- عناصر عقیدتی‌ای که در دیدگاه آن دعوت، چهره قدسی و یقینی به رسالت می‌دهد و به مقداری که این چهره قدسی و یقینی در نفوس پرچمداران آن رسالت، راسخ باشد، شور و هیجان و نیروی آنها دو چندان می‌شود. لذا رهبری هر دعوتی کوشش می‌کند تا به رسالتی که حامل آن است، رنگ قدسی داده، به این وسیله نفوس داعیان را از یقینی غیر متناهی به صحت رسالت و برتری آن بر هر بحث و جدالی سرشار کند تا از این باور یقینی، نیروی محرک پر شوری در عرصه عمل و تبلیغ به دست آید.

روشن است که ماهیت رسالت اسلامی، این چهره را در نفوس داعیان ایجاد می‌کند؛ زیرا این رسالت نتیجه اجتهاد خاصی که در معرض خطا باشد و یا محصول تجربه‌هایی محدود که واقعیت را به طور کامل نشان ندهند، نیست، بلکه این رسالت، رسالت خاتمی است که خداوند برای انسان برگزیده، و آن را با آخرین مبعوثش فرستاده است. بنابراین این رسالت با این که مکتبی برای زندگی و جامعه است از چهره و نشانی دینی برخوردار است که آن را با هاله‌ای از قدسیت و یقین مطلق همراه می‌کند. این همان وجه تمایز بین رسالت اسلامی و دیگر مکتب‌های زندگی است که به اعتقاد بنیان آن، به درجه دین نمی‌رسند و از یقین مطلق که دین در نگاه متدینان برخوردار است، برخوردار نیستند. در پرتو این تمایز، راز صلابت عقیدتی‌ای که حاملان مخلص رسالت دین دارند و سستی یا نقصان عقیدتی حاملان دیگر مکاتب فکری، علی‌رغم نبوغشان، روشن می‌شود. بنابر این عجیب نیست که مثلاً ببینیم که مارکس - بانی یکی از مشهورترین مکاتب و دعوت‌های تاریخ - بگوید: من یک مارکسیست نیستم، در حالی که یکی از رهبران مسلمان مانند علی بگوید:

«لوکشف الغطاء لما ازددت يقينا»^۳. یعنی اگر پرده ها کنار بروند، یقین من افزایش نمی یابد؛ زیرا عقیده علیا عقیده‌های دینی بوده است و طبیعت دین این است که چنین یقینی را در نفوس مردان با اخلاصش بتاباند و این ایمان عقیدتی مطلق را برای آن‌ها به ارمغان آورد. اما مارکسیسم در خوشبینانه‌ترین فرض، چیزی جز تلاش و ویژه‌ای نبوده است و لذا نتوانست، مارکس را مارکسیست کند و تنها از آن که مارکسیست‌ها نقش مهمی در ارتقاء مارکسیسم به سطح دین و دست عقاید دینی ایفا کردند، این مکتب توانست صفت قطعیت و قدسیت عقیدتی را به دست آورد، بدین ترتیب می‌فهمیم که امتیاز دینی بودن رسالت اسلامی آن را قادر می‌کند که فضای عقیدتی کاملی را در برابر دعوت‌های دیگر به وجود آورد.

۲- دومین عنصر معنوی‌ای که هر دعوتی بدان نیاز دارد، آرزو و امید است؛ زیرا امید پرتو نوری است که همه دعوتها بدان نیازمندند. اگر یک دعوت، امیدش را به موفقیت و پیروزی از دست بدهد، وجود و معنای حقیقی خود را نیز از دست خواهد داد؛ زیرا دعوت کردن به چیزی که امید به تحقق آن وجود ندارد، نوعی عبث و بیهودگی است. از این رو دعوت‌های مختلف باید به جستجوی امید و تقویت و شکار آن در پرتو شرایط و اتفاقات مختلف باشند. اما دعوت به رسالت اسلامی هر چند در آرزوها و امیدهایش همواره به شرایط و امکانات تکیه می‌کرده است اما قبل از آن، بر امیدی که ماهیت خود رسالت اسلامی به آن می‌بخشد، تکیه دارد؛ زیرا رسالت اسلامی خود، فضاهایی از امید را برای مبلغان آن باز و عزم و امید آن‌ها را تقویت می‌کند. روشن‌ترین دلیلی که نشان می‌دهد رهبران اسلامی، امیدشان را از خود رسالت اسلامی بر می‌گیرند نه از شرایط و حوادث جامعه، این است که پیش قراولان اسلام که محنت اسلام را در روزگار سخت مکه از نزدیک دیدند، درحالی که اسلام، آن روز مولودی ضعیف بود که دشمنان آن تمامی نیروی خود را برای نابودی و سرکوب آن جمع کرده بودند، این طلایه‌داران، سراسر، امید، بلکه یقین بودند که تمامی کاخ‌های ظلم و ستم در سراسر گیتی را نابود خواهند کرد و سرزمین کسری و قیصر را از کسری و قیصر آزاد خواهند ساخت.

گزار نیست که بگوییم: این آرزو و امید زنده و قوی، از بزرگ‌ترین نیروهای معنوی بود که مسلمانان صدر اسلام از آن برخوردار بودند و از آن بر صبر بر شدائد و رشادت در بلایا کمک می‌گرفتند. امکان نداشت که این آرزو و امید را چیزی جز رسالتی که ماهیت رسالت اسلامی را داشته و ویژگی الهی و یقینی بودن آن را داراست و از امدادهای روحی و معنوی آن برخوردار است، در نفوس داعیان اسلامی ایجاد کند. از این رو هیچ‌گاه یک مسلمان، تا وقتی در دستانش مشعل آسمانی است و پشتوانه وعده‌های الهی به پیروزی و تأیید را دارا است، در برابر شدائد سست و ضعیف نمی‌شود. رسالت اسلامی هم چنان تاکنون توانسته است در نفوس داعیان اسلامی امید و آرزو را برانگیزد، بلکه عملاً این کار را با وعده پیروزی اسلام که در نصوص قرآنی و نبوی آمده است، انجام داده است. البته به شرط این که حرکت مسلمانان حرکتی اسلامی و با خلوص نیت باشد.

۳- سومین عنصر معنوی‌ای که هر نهضتی بدان نیاز دارد، انگیزه‌های فردی است؛ زیرا انسان‌های عادی هر چند دارای انگیزه‌های آرمانی باشند اما انگیزه‌های شخصی آنها اثر بسزایی در زندگی و حرکتشان دارد. چون رسالت، انگیزه‌های آرمانی و روح ایثار و فداکاری می‌طلبد و دعوت به رسالت هم مقداری انگیزه‌های فردی می‌خواهد تا حرارت، نیرو و شور آن را، افزایش دهد. از این رو مشاهده می‌کنیم که رهبران یک رسالت بسیاری اوقات پس از گذشت زمانی اندک یا طولانی از دعوتشان یا پیروزشان، غرق در انگیزه‌های فردی می‌شوند و آن انگیزه‌های آرمانی به تدریج فرو می‌نشیند و جای خود را به انگیزه‌های شخصی می‌دهد و پس از آن که انگیزه‌های آرمانی در نفوس آنان فروکش کرد، رسالت، وسیله‌ای می‌شود برای پرداختن به انگیزه‌های شخصی. اما اسلام با دیگر رسالتها فرق دارد؛ زیرا اسلام انگیزه‌های خودخواهانه و آرمانی را به نفع مکتب، به خدمت می‌گیرد. با این توضیح که ماهیت رسالت اسلامی، انسان مسلمان را به این حقیقت قانع می‌سازد که : اخلاص داشتن برای این رسالت و دعوت به آن و ایثار و فداکاری در راه آن قبل از آن که دستاوردی آرمانی یا اجتماعی باشد، فایده‌ای شخصی است و قبل از آن که احساس آرمانی یا شوری حماسی باشد، سودی است در جهت پاداش و نعمتی که حدی ندارد. بدین‌سان رسالت اسلامی تمامی انگیزه‌های انسانی را به نفع اسلام بسیج می‌کند و از انگیزه‌های خودخواهانه، انگیزه‌های خیرخواهانه همساز با مقتضیات انگیزه‌های آرمانی می‌سازد.

بنابراین رسالت اسلامی :

رسالت عقیده و ایمان؛

رسالت آرزو و امید؛

و رسالت بسیج تمامی انگیزه‌ها و نیروهای انسانی است.

شالوده احساس و عاطفه

بسم الله الرحمن الرحيم

ألم يأن للذين آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق و لا يكونوا كالذين اوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم المد فقست قلوبهم و كثير منهم فاسقون^٤؛ آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شد، نرم گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش بدان‌ها کتاب داده شده - و عمر - و انتظار بر آنان به درازا کشید و دل‌هایشان سخت گردید و بسیاری از آنان فاسق بودند؟ آری آیا برای کسانی که ایمان، عقلشان را روشن کرده و عقیده اسلامی در روحشان جایگزین شده و حقیقت بر ایشان در قالب شریف‌ترین رسالت‌های آسمانی متبلور شده، وقت آن نرسیده که این ایمان موجی از عاطفه و احساس و تأثیر خاصی که با طبیعت و گوهر آن ایمان هماهنگ باشد، در روح آنها برانگیزد تا دل‌هایشان را خشوع و انقیاد و تسلیم در برابر حق و اطاعت از اوامر و نواهی آن فرا گیرد؟

اسلام با این بیان از ضرورت ازدواج اندیشه و عاطفه و پیوند عقیده و مقتضیات آن، یعنی انواعی از احساس سخن می‌گوید تا زندگی در عقیده عریان یافته، سر چشمه جنبش و نیروی پیش برنده شود، نه این که صرفاً اندیشه عقلی باشد که نه تپشی دارد، نه احساسی به آن واکنش نشان دهد و نه زندگی در آن جریان بیابد. سیاست عمومی دعوت اسلامی همین است. دعوت اسلامی، دعوت به فکر و عاطفه و یا به عبارت بهتر دعوت به اعتقاد با همه مفاهیم و عواطفی است که همراه آن است و مانند مکاتب فلسفی صرف، دعوت فکری محض نیست که صرفاً به دنبال تحول عقیده مطابق با آن دعوت فکری باشد و در همین حد درجا زند. چنان که در سطح دعوت‌های عاطفی و احساسی پست نیست، که صرفاً از احساسات بهره‌برداری می‌کنند و به دنبال پرورش احساسات هستند، بی‌آنکه خود، بر اساس اندیشه‌ای خاص استوار شده باشند، بلکه دعوت اسلامی از روش خاصی در ترکیب اندیشه و عاطفه و شکوفا کردن احساسات و عواطف بر اساس اندیشه، برخوردار است. به همین دلیل شاخصه فکری این دعوت، علی‌رغم اهتمام به بعد عاطفی و رشد آن در شخصیت اسلامی، باقی می‌ماند؛ زیرا این دعوت، هر عاطفه‌ای را از مفهومی خاص از مجموعه مفاهیمی که از حیات، هستی و انسان دارد، الهام می‌گیرد.

بنابر این عواطف و احساسات اسلامی همواره محصول مفاهیم و افکار اسلامی و عکس‌العمل طبیعی آن‌ها است. از این رو می‌بینیم که اسلام هر عقیده و مفهومی را برای این که سرچشمه‌ای برای احساس و عاطفه خاصی باشد که با آن مفهوم یا عقیده هماهنگ است، تدارک دیده است. چنان که در آیه شریفه فوق ملاحظه کردیم که قرآن چگونه بین ایمان به شریعت حق و خشوع و نرمی نسبت به آن پیوند داد. بدیهی است که این خشوع، نوعی واکنش عاطفی است که محصول آن ایمان است و ایمان بدون آن واکنش عاطفی، قادر به هیچ‌گونه فعالیت مثبت نیست.

دلیل این پیوند بین مفاهیم و عواطف در اسلام کاملاً روشن است؛ زیرا اسلام مفاهیم و افکار را جدای از عمل و پیاده شدن نمی‌خواهد. اسلام مفاهیم و افکار را به عنوان نیروهای محرکه برای ساختن زندگی کامل در چارچوب آن مفاهیم و ضمن حدود آن، می‌خواهد و بدیهی است که افکار و مفاهیم چنین کارکردی نخواهند داشت مگر در صورتی که شکلی عاطفی بگیرند. وقتی افکار و مفاهیم، احساساتی مناسب خود و عواطفی پشتیبان خود ایجاد کنند، در این صورت این عواطف و احساسات موضعی اثباتی در جهت‌دهی حیات عملی و رفتار کلی انسان‌ها پیدا خواهند کرد به عنوان مثال مفهوم مساوات که یکی از مهم‌ترین مفاهیمی است که اسلام بدان نوید داده است، نمی‌تواند در حوزه عملی، ثمره و نتیجه مطلوبی داشته باشد مگر آن که از آن، عاطفه و احساسی مانند حس برادری همگانی برآید. همان حسی که اسلام تلاش کرد تا آن را در مسلمانان بیدار کند و آن را به مفهوم خاصی که از مساوات دارد پیوند دهد تا این مفهوم در قالب احساس تپنده‌ای قرار گیرد که توان ایجاد حرکت و هدایت انسان‌ها به سوی اهداف آن مفهوم را داشته باشد.

در پرتو این مطالب می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

۱- عقیده همان گونه که باید بنیاد فکری شخصیت اسلامی و سنگ بنای تفکر و برداشت‌های ما باشد، چنان که در مباحث قبلی بدان اشاره شد، بایستی شالوده عواطف و احساساتی باشد که شخصیت اسلامی از آنها مایه می‌گیرد و با روش‌های مختلف در آن‌ها بارور می‌شود؛ زیرا اسلام تنها عواطف فکری یعنی عواطفی را که بر مفاهیم فکری معینی مبتنی باشند، برای شخص مسلمان می‌پسندد و از آن جا که اسلام پایه اصلی مفاهیم فکری اندیشه اسلامی است، به طور طبیعی باید همان هم شالوده و سرچشمه اساسی ژرف‌ترین عواطفی باشد که شخصیت اسلامی فرد را می‌سازند. هر چه این رسالت عمق بیشتری در جایگاه اصلیش نسبت به عواطف شخص مسلمان داشته باشد، شخصیت روحی او هم از سطح بالاتر و چهره اسلامی او از کمال بیشتری برخوردار خواهد بود. چنان که هر چه عقیده اسلامی در شخصیت مسلمان حضور داشته باشد و جایگاهش در آن چشم‌گیر باشد، شخصیت فکری او از سطح بالاتر و چهره اسلامی او از کمال بیشتری برخوردار خواهد بود.

قرآن کریم بیان جالبی از عقیده اسلامی به عنوان سرچشمه اساسی عمیق‌ترین عواطف در شخصیت اسلامی دارد. آن جا که می‌گوید: " قل إن کان أبأؤکم و أبناؤکم و إخوانکم و أزواجکم و عشیرتکم و أموال اقترفتموها

وتجارة تخشون كسادها و مساكن ترضونها أحب إليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله فتربصوا حتى يأتي الله بأمره والله لا يهدي القوم الفاسقين؛^۵ بگو: «اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتي که از كسادش بیمناكید و سراهایی را كه خوش می دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را به اجرا در آورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی کند».

بنابراین از نظر اسلام، عقیده اسلامی باید سر چشمه عمیق ترین عواطف در روح شخص مسلمان باشد، عواطفی مانند عشق عمیق به خداوند و رسول و رسالت او. این عاطفه برتر از هر عاطفه‌ای است و تمامی دلبستگی‌های انسان از قبیل دلبستگی پدری، فرزندی، برادری، همسری، قبیله‌ای و علاقه به مال و تجارت و مسکن در مقابل آن ناچیزند و ارزیابی عاطفی هر دیدگاه و واقعیتی بر اساس آن انجام می‌پذیرد.

۲- از آنجا که روش کلی اسلام بر ترکیب اندیشه و عاطفه استوار است، پس دعوت اسلامی می‌تواند در امر تبلیغ اسلام از ترکیب اندیشه و عاطفه استفاده کند و عواطف و احساسات موجود در جامعه را که به سیاست او کمک این عواطف و احساسات موجود در جامعه را که به سیاست او کمک می‌کنند، به عنوان نیروهای تبلیغی، به خدمت بگیرد.

اما به شرط آن که در عواطف و احساسات مشخصه اسلامی ملحوظ گردد؛ یعنی این عواطف اندیشه‌های معینی که با دیدگاه کلی اسلام هماهنگ هستند مبتنی باشد. اما عواطف سطحی و زودگذری که مبتنی بر اندیشه معینی نیست و بیشتر برخاسته و احساس است تا اندیشه، ناپیستی اساس دعوت قرار گیرد؛ زیرا گسترش این عواطف پست که موجب سیطره آنها در جامعه می‌شود خطری را در راه دعوت‌های فکری‌ای که تلاش می‌کنند ذهنیت امت را از سطح احساسات بی‌ریشه و ساده به سطح فکری والا، بالا برند، ایجاد می‌کند. خطرناک‌ترین این عواطف سطحی، عواطفی هستند که ریشه‌های روانی خود را از مفاهیم فکری‌ای می‌گیرند که با مفاهیم دعوت اسلامی در تضادند. هرچند دعوت اسلامی می‌تواند این عواطف را در جهت رسیدن به هدفی معین و شکستن نیروهای معارض در میدان مبارزه، به خدمت خود در آورد یا آنها را برای زمان معینی به کار گیرد. همان‌گونه که برخی مکاتب چنین می‌کنند و چهره خود را در پوششی قرار می‌دهند تا بتواند عواطف مردم را به خود جلب کنند. علی‌رغم تضادی که آن مکتب با این عواطف دارد.

مکتبی فکری مانند مکتب اسلام که قبل از هر چیز در پی تسخیر ذهن و روح مردم و شکل دهی آن مطابق قالب فکری و عاطفی خودش است، هرگز نمی‌تواند عواطفی را به کار گیرد که با مفاهیم خودش هماهنگ

نیست و برای رسیدن به اهداف خود تا نیمه راه با آن همراهی کند؛ زیرا همراهی با آن عواطف، نوعی تقویت واقعیت فاسدی است که مکتب اسلام جز برای دگرگونی و واژگونی آن نیامده است.

بنابر این سیاست کلی دعوت اسلامی در مقابل عواطف موجود در میان مردم، عبارت است از به کار گیری عواطف مورد تأیید اسلام، به نفع اسلام و جهت پیشبرد دعوت اسلامی در نبردی که در هر مکانی با کفر دارد و تعالی دادن امت از سطح عواطف پست و نابود ساختن عواطفی که قالب فکری مخالف اسلام دارد و جایگزین نمودن احساسات صحیحی که حول محور رسالت اسلامی می‌چرخند و در یک کلام: دعوت اسلامی تلاش می‌کند پیوسته میان مفاهیم و عواطف پیوند دهد و در روح امت عواطفی را که اسلام از این مفاهیم در نظر دارد، شکوفا سازد.

میزان موفقیت دعوت اسلامی در حوزه اندیشه، به میزان نفوذ مفاهیم اسلامی در ذهن امت و در عرصه روحی به میزان هماهنگی عواطف امت با این مفاهیم، بستگی دارد. و نیز به میزانی که ایمان به رسالت اسلامی، عشق به آن را و فداکاری در راه آن و خشوعی را که در هر فعل و سخنی منعکس است، ایجاد کند: *ألم یأن للذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق و لا یكونوا کالذین اوتوا الكتاب من قبل فطال علیهم المد فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون*^۶؛ آیا برای کسانی که ایمان آورده اند هنگام آن نرسیده که دل هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شد، نرم گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش بدان ها کتاب داده شده و *أعمر و انتظار بر آنان به دراز کشید و دل هایشان سخت گردید و بسیاری از آنان فاسق بودند.*

رسالت ما و شاخصه‌های اساسی آن

بسم الله الرحمن الرحيم

هر رسالتی دارای شاخصه‌های اساسی‌ای است که هویت ویژه آن را معین و آن را از دیگر رسالتها متمایز می‌کند. رسالت‌های مختلف به تبع اختلافشان در افکار و مفاهیمی که بر آن مبتنی هستند، در این شاخصه‌های متفاوتند. می‌توان شاخصه‌های اساسی رسالت اسلامی را در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- نگاه روحانی به زندگی و هستی به طور کلی:

مقصود از نگاه روحانی انکار مفاهیم مادی جهان یا منحصر نمودن حوزه هستی در روح و امور روحانی نیست، چنان که بسیاری از نویسندگان اروپایی مایلند دیدگاه روحانی به هستی را چنین تفسیر کنند. اسلام، هم به حقایق روحانی اذعان دارد و هم به حقایق مادی و تنها، تمامی این حقایق را به یک علت مشترک نسبت می‌دهد که خداوند متعال باشد. بنابراین گوهر نگاه روحانی به هستی عبارت است از هم پیوند زندگی و هستی به خداوند و نشأت گرفتن آن از قدرت و تقدیر او.

مطابق این تفسیر، می‌توان هستی را به طور کلی، امری روحانی بدانیم؛ جنین رابطه‌ای با آفریدگار - یعنی رابطه آفرینش و ابداع - شامل ماده هم می‌شود، چنان که شامل روح نیز می‌شود و تدبیر آن تمامی موجودات و حقایق هستی را زیر نفوذ خود دارد.

این نگرش روحی که حقیقت بزرگ هستی در آن متبلور است، نظریه‌ای صرف نیست، بلکه با بُعد عملی انسان ارتباط کاملی دارد و موضع او را درباره جهانی که در آن زندگی می‌کند و نیز زندگی خود معین می‌سازد. انسان با این نظریه یا در پرتو آن، جهت‌گیری کلی فعالیت و حرکت خود را روشن خواهد کرد.

۲- شیوه عقلی اندیشیدن :

توضیح این که برای اندیشیدن دو شیوه وجود دارد:

یکی شیوه عقلی است که عقل داور نهایی و معیار اساسی است و صحت و واقعی بودن افکار و معلومات، با آن سنجیده می‌شود.

شیوه دیگر، شیوه تجربی است که عقل در این عرصه کنار گذاشته شده، این وظیفه اساسی در حیات فکری از او گرفته می‌شود و به جای آن تجربه قرار می‌گیرد و ادعا می‌شود که پایه تمامی حقایق و نتیجه‌گیری‌ها که انسان می‌تواند به آن‌ها برسد، تنها تجربه است.

واقعیت این است که هر دو گروه یعنی عقل‌گراها و تجربه‌گراها در اشتباهی افتادند که بدترین نتایج را به بار آورد؛ زیرا عقل‌گراها که عقل را معیار تشخیص حقایق می‌دانستند، عملاً نه تنها این معیار را به کار بستند، بلکه از روی افراطی بحث‌هایشان را صرفاً در حوزه عقلی منحصر کردند و عقل مجرد را واداشتند تا حقایق و اطلاعات را حتی در عرصه‌هایی که در دامنه کار او نبود در اختیار آن‌ها قرار دهد و بدین‌سان فرصت استفاده از چشمه‌سار تجربه و حقایق و نتایجی را که از گذر آن بهره‌انسان می‌شود، از دست دادند.

یکی از روشن‌ترین مثال‌های این حقیقت، آن چیزی است که قرنهای متمادی فکر عقل‌گراها را به خود مشغول کرد، آن هنگام که تلاش کردند بفهمند آیا ماده از اجزاء و ذراتی تشکیل شده است که بینشان فاصله وجود دارد یا این که حقیقتاً متصل و یک پارچه است و در درون آن فضایی خالی وجود ندارد؟

آنها تصور کردند که در مورد فوق تنها از راه عقل می‌توانند به نظریه نهایی برسند و در این زمینه دو نظریه را مطرح کردند: نظریه‌ای که قائل به یک پارچگی داده بود و نظریه‌ای که قائل به تشکیل ماده از اجزاء جدا از هم بود و بدون توجه به تجربه و ابزارهای تجربی کشمکش سختی بین این دو گروه در گرفت و به نتیجه قطعی هم نرسیدند و این ناکامی علتی جز این نداشت که عقل در این زمینه و مشابه آن بی طرف است. عقل به طور مستقل از تجربه، نمی‌تواند درک کند که آیا جسم از ذرات تشکیل شده یا نه. اگر عقل‌گراها به تجربه روی می‌آوردند و آن را داور قرار می‌دادند آنگاه به عقل مراجعه می‌کردند تا تفسیر نهایی خود را از پدیده‌های تجربی و نتایج آن ارائه دهد، قطعاً به دست آورد بزرگی می‌رسیدند که هزار بار بهتر از این کشمکش بی نتیجه بود. این چنین بود که عقل‌گراها به دلیل این که - حداقل در عمل - نمی‌دانستند کارکرد عقل به عنوان معیاری اساسی برای اندیشیدن چیست، دچار اشتباه شدند.

تجربه‌گراها نیز که جهت‌گیریشان بر عکس عقل‌گراها و به مثابه عکس‌العمل‌گرایش عقلی پیش گفته بود مرتکب همین اشتباه شدند؛ آنها چنین باور کردند که تجربه می‌تواند تمام حقایق و اسرار هستی را کشف کند و در اوج سرمستی دستیابی به اطلاعات و معلوماتی تجربی، پنداشتند که از یاری عقل بی‌نیاز شدند، با این استدلال که تجربه هنوز به توانمندی عقل در کشف حقایق نرسیده است. نتیجه این شد که بسیاری از طرفداران تجربه کارگاهی رها شدند و عقل‌گراها ثروت عظیم تجربی و تجربه‌گراها نیز ثروت سترگ معنوی عقلی را از دست دادند.

اسلام در مقابل این دو دیدگاه، موضعی درست اتخاذ کرد و راه بهتری را - اندیشه انسانی ترسیم نمود. راهی که برترین نتیجه را در تمامی عرصه‌ها برای انسان تضمین می‌کرد و از انواع جدلی که عقل‌گراها به آن دچار بودند جلوگیری کرد چنانکه از ماده‌گرایی افراط‌گرا نیز که تجربه‌گراها به آن منتهی شدند ممانعت به عمل آورد.

این شیوه چنین خلاصه می‌شود: بایستی عقل به عنوان معیار سنجش هر اندیشه و داور نهایی اطلاعات و معلوماتی که از

به عنوان معیار سنجش هر اندیشه و داور نهایی اطلاعات و معلوماتی که از طریق مشاهده حسی یا تجربه علمی به دست آورده‌ایم، قرارگیرد تا آنها را کنار هم گذاشته و حقایق مادی یا حقایق خارج از حوزه ماده را از آنها نتیجه‌گیری کند: "افلّم یسیروا فی الأرض فتکون لهم قلوب یعقلون بها أو آذان یسمعون بها فإنّها لا تعمی الأبصار ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور؛^۷

آیا در زمین گردش نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت، چشم‌ها کور نیست لکن دل‌هایی که در سینه‌ها است کور است.

بنابراین گردش در زمین و انواع تأملات تجربی در حقایق آن، که از این گردش به دست می‌آید، بی‌نیاز کننده از عقل نیست و عقل هم بی‌نیاز کننده از گردش در زمین و بررسی حقایق آن از طریق حس و تجربه نیست. پس استناد به تجربه و به کارگیری و پرسش از آن کاملاً درست است؛ اما مشروط به این که عقل بی‌اثر قلمداد نشود و انسان خود را در حصار درک حسی تجربی زندانی نکند، بلکه عقل خویش را در ادراکات حسی و تجربی داور قرار دهد تا بتواند حقایق غیر تجربی را به طور نظام یافته، به وسیله عقل به دست آورد.

۳- شاخصه سوم رسالت اسلامی، معیار عام عملی است که اسلام بر اساس نگاه کلیش به هستی و زندگی، به آن نوید داده است؛ بر اساس این معیار، از آن جا که انسان به آفریدگاری پیوند دارد که به او حیات و تمامی دارایی‌های آن و چارچوب‌های مادی و معنوی آن را بخشیده است، پس بایستی معیارش در زندگی، تنها رضایت خداوند باشد؛ یعنی زندگیش را مطابق رضایت خداوند عزوجل شکل دهد: *وَاتَّبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ*^۸؛ و هم چنان خشنودی خدا را پیروی کردند، و خداوند دارای بخششی عظیم است.

این معیار عملی شامل تمامی عرصه‌های عملی انسان اعم از عرصه‌های فردی یا اجتماعی می‌شود و حوزه‌های مختلف اجتماعی، اعم از سیاسی، اقتصادی و اخلاقی را در بر می‌گیرد.

بنابر این اسلام بر انسان فرض می‌کند که در تمامی این عرصه‌ها مطابق رضایت خداوند و هدایت او قدم بردارد. این معیار با امتیازات ویژه‌ای بر همه معیارهایی که معمولاً فلاسفه اخلاق عرضه می‌کنند، برتری دارد. این معیار ناشی از بینش روحانی فراگیر نسبت به زندگی و هستی است و یک مقیاس من در آوردی نیست. چنان که این معیار همه تناقضات را از صحنه‌های عملی بر می‌دارد. برعکس بسیاری از معیارهای پیشنهادی فلاسفه اخلاق مانند لذت یا منفعت و امثال آنها که مفاهیمی مبهم و نامشخص است؛ زیرا افراد یک جامعه از نظر لذت‌ها و منافع با هم اختلاف دارند، همان گونه که جوامع گوناگون بشری نیز در این معیارها و ارزش‌ها مختلفند. گاه منافع یک فرد یا جامعه یا لذت‌های آنها می‌تواند به حال فرد یا جامعه دیگر زیان بخش باشد. اعتقاد انسان به این معیارهای ناقص است که بلاهای گوناگون را برای وی به وجود آورده است و همواره او را در جنگ و ستیز قرار داده است.

اما آنگاه که انسان معیار عملی خود را آن چیزی قرار دهد که اسلام بیان کرده، انواع جنگ‌ها و تضادها بر طرف خواهد شد؛ زیرا رضا و خشنودی خدا در معرض تضاد و اختلاف نیست. تنها با این معیار است که می

توان جامعه ای مطمئن و کمک کار به وجود آورد که اگر روحیه رقابت و مسابقه‌ای هم در این جامعه حاکم باشد تنها بر محور تحصیل رضایت خداست و نه بر محور به چنگ آوردن مصالح شخصی و منافع مادی .

* رسالت ما:

مبنای فکری

بسم الله الرحمن الرحيم

تمدن غربی با تمامی افکار و مفاهیم و هویت فرهنگی‌ای که دارد، دارای مبنای فکری است که به آن تکیه دارد و آن عبارت است از دموکراسی و به عبارت بهتر، آزادی‌های اساسی در عرصه‌های فکری، دینی، سیاسی و اقتصادی؛ زیرا این آزادی‌ها با مفهومی که در تمدن غربی دارند سنگ بنای فرهنگ مغرب زمین و چارچوبی فکری هستند که افکار و مفاهیم غربی در مورد انسان، زندگی، هستی و جامعه حول محور آنها می‌چرخد. حتی می‌توان گفت که این چارچوب فکری، نقشی اساسی در تعیین گرایش عمومی اندیشمندان غربی در علوم که به علوم انسانی و اجتماعی نام‌گذاری شده، ایفا کرده است.

یعنی مباحث انسان‌شناختی این اندیشمندان نتوانسته است از تأثیر رسالتی که این محققان به عنوان مبنای عام پذیرفته‌اند، عاری باشد. تأثیر اصل آزادی اقتصادی بر قوانین اقتصاد سیاسی و تأثیر آزادی فردی بر گرایش‌های روان‌شناختی برخی مکاتب روان‌شناسی تحلیلی مورد قبول فروید و دیگر روانکاوان، از نمونه‌های بارز مطلبی است که ما روی آن تأکید می‌کنیم و آن اینکه بین اندیشه‌های تمدن غربی و مبنای فکری‌ای که تمدن غربی به آن تکیه دارد و رسالت اجتماعی‌ای که تمدن غربی جهان را به آن فرا می‌خواند و نوید می‌دهد، پیوند محکمی وجود دارد.

این مسأله در مورد تمدن مارکسیستی هم که با تمدن سرمایه‌داری در تمامی عرصه‌ها رقابت دارد، صادق است؛ زیرا رسالت فکری تمدن مارکسیستی که به نگرش مادی معینی در قبال هستی، زندگی، جامعه و تاریخ، دعوت می‌کند، محور اصلی‌ای است که کمابیش در تمامی مفاهیم و افکار تمدنی که مارکسیسم پذیرفته است و اندیشمندان مارکسیستی به آن ایمان دارند، منعکس است.

بدیهی است منظور ما از این که رسالت فکری، در جایگاه بنیاد تفکر تمدن اروپایی می‌باشد، این نیست که این رسالت نتوانسته است به طور مستقیم تمامی مفاهیم و معارفی را که اندیشمندان غربی در تمامی حوزه‌ها و عرصه‌ها بدان نیازمندند، تأمین کند تا حدی که هر معرفتی، از آن رسالت و آن مبنای اصلی سرچشمه گرفته است، بلکه واقعیت این است که قرار گرفتن این رسالت در جایگاه اساسی تفکر تمدن غربی به معنای تلاش در جهت هماهنگی بین ماهیت و روح این رسالت و بین افکاری است که تمدن غربی پذیرفته است؛ زیرا طبیعی و منطقی است که رسالت صحیحی باید هر گونه اندیشه مربوط به عرصه‌های انسانی را که با آن در تناقض است،

طرد و نفی نماید. بنابراین افکاری که منشأ شکل‌گیری هر تمدن دارای رسالت می‌شوند، تابع معیارهای آن رسالتند و از مخالفت با آن پرهیز می‌کنند، خواه آن افکار برآمده از آن رسالت باشند یا نباشند.

این واقعیتی است که از بررسی هر یک از دو تمدنی که امروزه در صحنه اندیشه اروپایی با یکدیگر کشمکش دارند، به طور کامل روشن می‌شود.

اما موضع ما در مورد این واقعیت:

اولاً: ما باید در بررسی افکار اروپایی، از دقت و آگاهی زیاد برخوردار باشیم تا بتوانیم آن را از چارچوب رسالتی که دارد جدا کرده، به میزان ارتباط این افکار با این چارچوب و تأثیرپذیری آن از این چارچوب واقف شویم. این است آن موضع متعادل و بایسته یک مسلمان آگاه در مقابل هر تفکر اروپایی که کم یا زیاد با حوزه‌هایی ارتباط دارد که این رسالت به آن می‌پردازد و این مبنای فکری به آن گسترش پیدا می‌کند. بنابراین درست نیست که از این جهت مهم (پیوند میان اندیشه و بررسی اندیشه) غفلت شود و بررسی یک فکر با صرف نظر از چارچوب خاصی که ممکن است داشته باشد و یا الهاماتی که ممکن است از آن مبنای فکری داشته باشد، انجام بگیرد؛ چنانکه امروزه بسیاری از پژوهشگران اسلامی با بسیاری از افکار جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و مورخان اروپایی انجام می‌دهند؛ زیرا اولین نکته‌ای که قبل از هر چیز باید از آن اطمینان یافت بحث از میزان ارتباط اندیشه مورد بحث با مبنایی است که خطای آن برای ما روشن و ثابت شده است. در پرتو این ارتباط و پیوند باید توجهمان را به آن اندیشه و داوری کردن علیه یا له آن در این پژوهشی که انجام می‌دهیم، معطوف کنیم.

چنان‌که درست نیست که مانند برخی از مبلغان مسلمان بر هر تفکر اروپایی مربوط به زندگی انسان خط بطلان بکشیم و دلیلمان هم این باشد که آن تفکر از آن مبنا استنباط شده است و چون آن مبنا نادرست است پس هر فکری که

از آن نتیجه شود، نادرست خواهد بود؛ زیرا استنباط یک اندیشه از یک مبنا در عرصه‌های نظری معنایش این نیست که آن اندیشه از آن مبنای خاص نتیجه، هر سرنوشتی که آن مبنا دارد، آن اندیشه هم داشته باشد، بلکه معنایش - چنانکه اشاره کردیم - این است که آن اندیشه به گونه‌ای قالب‌ریزی شده است با آن مبنا تضاد نداشته باشد، خواه آن اندیشه از آن مبنا به طور مستقیم گرفته شده یا به طور غیر مستقیم، آن مبنا هر چند نادرست است ولی ضرورت ندارد که هر اندیشه‌ای که با یک مبنای غلط تضاد نداشته باشد، خطا باشد.

ثانیاً: بر مسلمانان آگاه واجب است که اسلام را مبنای فکری و چارچوب از تمدنی خود و مفاهیم مربوط به هستی، زندگی، انسان و اجتماع قرار دهند. بدون شک خود عقیده دینی به این مطلب عنایت کرده است و آن را امری مسلم برای دین داران می‌داند. اما از آنجا که عقیده دینی امروزه در بسیاری از مردم همراه با آگاهی

حقیقی نیست ملاحظه می‌کنیم که بسیاری از مسلمانان نسبت به جایگاه طبیعی‌ای که بایستی رسالت فکری اصیل، در اندیشه عمومی آنان داشته باشد، آگاهی ندارند.

این تفاوتی که بین رسالت اسلامی ما و رسالت‌های اروپایی در جایگاهشان در اندیشه عمومی جامعه مشاهده می‌کنیم، ناشی از ماهیت آن رسالت نیست، بلکه محصول اختلاف سطح آگاهی و شعوری است که هر رسالتی در ذهنیت طرفداران خود دارد.

بدون شک این احساس شدید، به نیاز به یک رسالت سازنده در تمامی عرصه‌های فکری و عملی، این احساس که بر امت سایه افکنده و این بیداری خوبی که نشانه‌های آن این جا و آنجا پیداست و این موج معنوی فزاینده‌ای که در حال شکوفا کردن موجی از احساس اسلامی است، آری بدون شک همه این‌ها تأکید می‌کنند که رسالت مقدس ما حرکت خود را به سوی کانون طبیعی‌اش یعنی به سوی کانون مبنای فکری در ذهنیت مسلمانان، شروع کرده است و این حرکت زمانی موفق است که مسلمانان ایمانشان را به رسالت اسلامی از روی آگاهی از سرگیرند نه از روی تقلید و به آن وفاداری عمیق داشته باشند نه وفاداری سطحی که تنها متکی بر وراثت و محیط است.

"سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحقّ أولم یکف برّبک أنه علی کلّ شیءٍ شهید؟" به زودی نشانه‌های خود را در افق‌های گوناگون و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است؟